

نظیر اکبرآبادی* و سبکِ هندی*

محققین ایرانی ادوار نثر و نظم فارسی را به سه سبک اصلی تقسیم کرده‌اند: سبک خراسانی، سبک عراقی و سبک هندی. مفهومش این نیست که این سبک‌ها تنها در خراسان، هند و در عراق عجم رواج داشته یا این هر سه سبک به شهر خاص یا جای خاص متعلق است البته این را می‌توان گفت که گسترش و پیشرفت این سبک‌ها بیشتر در سرزمین‌های یادشده مدارج را طی نموده و مرکز این سبک‌ها بوده است.

ملک‌الشعرا بهار در این زمینه ارزیابی ناقدانه و پژوهش دقیقی را انجام داده است و کتابش «سبک‌شناسی» یکی از کتاب‌های اولیه و مهم است که به ما خبر می‌دهد که وضعیت فطری و معنوی نثر فارسی در دوران مختلف چگونه بوده است؟ این کتاب برای بررسی ادبیات فارسی هند خیلی مفید و سودمند است.

«سبک خراسانی» قدیمی‌ترین است که از آغاز ادب فارسی تا قرن پنجم هجری ادامه داشت و مرکز آن ایران شرقی بود. خصائص عمده آن متانت وازگان، پختگی، جزالت معانی، تشبیهات فطری و غیرمصنوعی، تمثیل‌ها و استعارات می‌باشد. در این دوره واژه‌های کهن و واژه‌ها خالص فارسی بیشتر استفاده می‌شد که بعداً در مقابله با واژگان عربی آهسته آهسته متروک و مردود شد. امتیاز این سبک همین است که خیالات ساده را در جمله‌های آسان و ساده و بدون تصنع استفاده می‌شود.

● ۱۲۴۶-۱۱۴۷ هـ / ۱۸۳۰-۱۷۳۵ م.

* این مقاله استاد عابدی در بروشور «نذر جناب عرشی» (مرتبه مالک رام و مختارالدین احمد به مناسبت «بزرگداشت مولانا امتیاز علی عرشی» منعقد در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۶۵ م به خدمت او تقدیم شده بود) به زبان اردو چاپ رسیده بود و آقای دکتر علیم اشرف خان (استادیار فارسی دانشگاه دهلی، دهلی) آن را به فارسی برگردانده است.

بعد از این دور «سبک عراقی» آمد که محیط است از قرن ششم هجری تا هشتم هجری و مرکز آن ایران جنوبی است. خصایص عمده این سبک عبارت است از سلاست، روانی، حسن بیان و هم آهنگی و تناسب واژگان. در این دور شمار واژگان وسیع شد و نثر مسجع و مقفی و نثر ساده و مرسل رایج بوده ولی نثر خوب همان هست که خالی از تصنع باشد.

در عهد تیموریان هندی مرکز فارسی از ایران به هند منتقل شد و از قرن دهم هجری در نثر فارسی «سبک هندی» طوری معمول شده بود که خصائص عمده آن نثر فارسی بیشتر تصنع و تکلف هست که با سبک‌های دیگر ممتاز و ممیز می‌کند. در سبک هندی بیشتر توجه به مضمون‌آفرینی، خیال‌آرایی و خیالات دور از کار و فهم می‌بود، تشبیهات نادر، استعارات دقیق و تراکیب نو یکی از ابتکارات این سبک است در این سبک پیچیدگی بر هنر و تصنع بر کمال غالب آمده، در نثر نمونه‌های این سبک را می‌توان در سه نثر ظهوری و وقائع نعمت خان عالی مشاهده کرد که هندی‌ها بر این کتب افتخار می‌کنند و برخی از استادان ایرانی اینها را مورد نقد قرار می‌دهند و هیچ وقعی نمی‌دهند.

شاعران و نثرنویسان هندی بیشتر همین سبک هندی را با مبالغه‌آمیزی تقلید و پیروی کرده‌اند البته در عهد میانه شاعران و نثرنگاران در هند بوده‌اند که با وابستگی و تعلق خاص با خصایص سبک هندی راه میانه‌روی و اعتدال را برای خود اتخاذ نمودند و سعی عمده آنان همین بود که زبان را با خیالات عمومی زمان نزدیک بسازند و طبق آن بنویسند.

نظیر اکبرآبادی در ادبیات اردو بر جایگاهی قرار دارد که هیچ کس شریک و سهیم او نیست ولی تا به حال در این زمینه هیچ سعی نشده است که مرتبه و مقام نظیر اکبرآبادی در ادبیات فارسی تعیین شود یا او را به‌عنوان نویسنده دو زبانه اردو و فارسی بشناسیم.

سید قطب‌الدین باطن^۱ در گلستان بی‌خزان معروف به نغمه‌اندلیب نوشته است:

۱. گلستان بی‌خزان معروف به «نغمه‌اندلیب»، ص ۲۵۸.

”وقتی مزاج عالی بر نوشتن نثر ملتفت شده، مضمون انشاهای نرمی‌گزین، قدر متین، فهم قرین، بزم عیش، رعنا زیبا، حسن بازار، طرز تقریر و غیره همه الماس‌های به‌تعداد نه (۹) بازوی زیب شاهد مدعا شده بود.“

همچنین پروفیسور شهباز^۱ نوشته است:

”طبق اطلاعات باطن نظیر نه کتاب در نثر نوشته بود. ولی من پنج کتاب را دیده‌ام تعداد شمردن نبوده ولی تعداد و عناوین کتاب بیشتر از هفت نیست. در این هفت کتاب «نرمی‌گزین و رعنا زیبا» پیش من نیست ولی همه را من دارم و این کتاب‌های نثر تا به‌حال به‌زیور طبع آراسته نشده است. میرزا نوازش علی بیگ مرا نسخه خطی داد و گفت که این نگاشته مؤلف هست ورق‌ها به‌اندازه کوچک بود. کتابت خیلی واضح، خوشخط و به‌خط نستعلیق بود. من نقل آن نسخه خطی را دارم. تا جایی که مشخص است نظیر اکبرآبادی خوشخط بوده ولی من عقیده دارم که این نسخه خطی به‌دست ایشان کتابت نشده است به‌دلیلی که در این متن اغلاط وجود دارد که نمی‌توان آن غلط‌های فاحش از دست مؤلف رخ داده باشد.“

مرزا فرحت‌الله بیگ^۲ نگاشته است:

”ما اطلاع درباره دیوان فارسی نظیر را نداریم البتّه پروفیسور شهباز در کلیات نمونه‌های اشعار فارسی را نقل کرده است. نظیر در نثر فارسی کتاب‌های زیادی نوشته است و تعداد آنها به‌نه (۹) می‌رسد ولی هیچ یک از اینها تا به‌حال چاپ نشده است البتّه پروفیسور شهباز از این نه کتاب، پنج را دریافت کرده بود این نشان می‌دهد که باطن تنها برای ارتقای مقام و مرتبه استاد خود این نام‌های کتاب را ذکر کرده است که هیچ جا پیدا نیست.“

نیاز فتح‌پوری^۳ نگاشته است:

۱. زندگانی بی‌نظیر، ص ۳-۲۷۲.

۲. دیوان نظیر اکبرآبادی، ص ۹.

۳. نگار، ص ۵۹.

”بنده فعلاً سه کتاب غیرمطبوعه فارسی نظیر را دارم که پس از مطالعه آن به این نتیجه رسیده‌ام که وی شاعر و ادیب خوبی بوده. چنین که برای دانستن فارسی عالی، عربی هم الزامی است پس نظیر از کتاب‌های عربی که در آن زمان متداول بوده، خواننده بود و او در زمان خودش منشی و معلم فاضل فارسی هم بود.“

در این باره مخمور اکبرآبادی^۱ چنین نوشته است:

”نظیر در زبان عربی استعداد خوبی نداشت ولی وی عالم و فاضل بزرگ فارسی بود. وی علاوه از کلام اردو، کلام فارسی غیرمطبوعه را هم داشت که هیچ کس از آن خبر ندارد. اینها در هردو نظم و نثر هست. نظیر کتاب نثر در تقلید و پیروی از «سه نثر ظهوری» نگاشته است این کتاب مثال و نمونه نثر مخصوص نظیر است. مولوی اشرف علی در سال ۱۹۵۰ م مقدمه کلیات نظیر اکبرآبادی نوشته بود تا آن زمان این رسائل از چاپ درنیامده بود پس موصوف چندین اقتباسات را از کتاب استاد شهباز گرفت که از «طرز تقریر» بود.“

بعد از آن وی نگاشته^۲ است:

”نمونه‌هایی از نثر با مهربانی و کرم حضرت شهباز در صفحات زندگانی بی نظیر محفوظ شده است.“

این رساله‌های نظیر طوری نایاب بود که حتی برای ذکر نام آن نه (۹) کتاب برای نویسندگان مشکل بوده چنین که باطن تنها نام هفت کتاب را ذکر کرده است و این خوش‌بختی پروفیسور شهباز بود که این پنج کتاب را وی هم پیدا کرده بود و باقی مانده دو کتاب هیچ کس نه آن را دیده و نه از نام‌های آن آشنا است. حتی کسانی که خیلی بعد از آن نگاشته‌اند مثل فرحت و سلیم جعفر^۳ هردو در این زمینه چیزی اضافه ننموده‌اند و آنها هم به نوشته‌های باطن و شهباز اکتفا کرده‌اند. این هم خوش‌بختی است که کتابخانه دانشگاه دهلی چند نسخه خطی از آن رسائل را تحت شماره (۲۵۲۱۵)

۱. روح نظیر، ص ۹، ۲۸.

۲. کلیات نظیر اکبرآبادی، ص ۲۳.

۳. گلزار نظیر.

محفوظ کرده است این رسائل شاهد استعداد نظیر در زبان فارسی هست ولی مورد تأسف است که این مجموعه ناقص است و چند جزو این رسائل ضائع شده است. این رسائل در سال ۱۲۵۴ هـ/۱۸۳۸ م یعنی هشت سال پس از وفات نظیر در دهلی به رشته تحریر درآورده است اندازه اش ۴×۶/۲۵ اینچ هست و به خط نستعلیق و به قلم کاتب به نام «رام چند کهتری دهلوی، ابن منشی دیپ چند، ابن دیوان برج لال بن نند لال، دیوان پرگنه مندسور، مضاف صوبه مالوه، ابن شیو لال بن رادها لال» را دارد. اولین و عمده ترین رساله به نام «بزم عیش» دارای ۳۴ ورق هست در این رساله نظیر افراد اکبرآباد، عقاید و رسوم، نمایش ها و تاج محل را با دقت ذکر نموده است و این رساله را چنین آغاز می کند:

”حمد خداوند جهان آفرین هم صفت و نعت شه مرسلین

از من حقیر شمه آن به شرح و بیان نیاید، لهذا حرفی چند تحریر می نماید. راقم این رقوم فرحت تصویر نظیر هوس پذیر که از هنگام امتیاز حسن پرستی پسند کرد و جمال دوستی به عمل آورد... صهبای چشم دلبران به نقد خرد خرید و باده نگاه پری پیکران به سرمایه هوش بستید. لعل دل پیش سرخی لب نهاد و گوهر ایمان به کفر کاکل داد... با وجود کراحت منظر مورد عنایت مه طلعتان و با وجود حقارت لباس مصدر الطاف جامه زیبان... در بندگی رتبه که مغروران دولت حسن سلام او را گرفتند، و به فرمانبری درجه که فرماندهان کشور جمال از نگاه او نگرفتند. کاری نکرد، تا شکوه تند خوبی کند و حرفی نگفت، تا... نازک مزاجی گوید. وجه معشیت به معلی نمود و در این پیشه نیز سر به پای نازنینان سود، نظم:

ناز و ادای غرور داخل سامان حسن عشق به این پُر دلی تابع فرمان حسن
جان و دل عاشقان بلبل و قمری و شند هست بهاری چنین در چمنستان حسن

*

زاهد خلوت نشین کرد رها گوشه را دید مگر یک نظر گوشه دامان حسن

*

جلوه نمود و به دل داد هزار انبساط زین همه لطفِ جمال، وین همه احسانِ حسن
 غنچه دل را نظیر خرم و خندان نمود تازه‌تر و سبزتر باد گلستانِ حسن^۱
 پس ازین نظیر اکبرآباد، رود جمنا، تاج گنج و موسم باران را توصیف نموده است
 که از هر واژه او حب الوطنی مترشح می‌شود. وی سعی نموده است که واژه‌های هندی
 را با عبارات فارسی به هم پیوند دهد، مثلاً^۲:

”اکبرآباد شهر بزرگ‌تر است و از عمارات بهره‌ور. اگر پرستان تعمیرات جواهر
 دارد، پیش تزئین این امکانات سنگین سنگی نیارد، اگر باغات چنین با همه
 خیابان رنگین در هم‌رنگی کشاید، به استماع رنگینی یک چمن این بساتین
 رنگش به‌رنگ بُو پرواز نماید. صورت کشایش از کشود هر در عیان و شکل
 آرام از نمود هر بام نمایان... توجه نازنینان بر حال نیازمندان و لطف گل‌رخان از
 عتاب دو چندان... ایات:

بود دایم دل باشندگان شاد مدام آباد باشد اکبرآباد
 عجب خاطر پسند و دلپذیر است ز ادنی ساکنان او نظیر است^۳
 ”جمنا دریای دیرین است و آبش به شیر و شکر قرین... بحر الطاف جمنا در
 اینجا همچنان جاری است که در چمنستان نسیم سحری و در بستان باد بهاری.
 بر ساحل بی‌خطرش هجوم آب کشان و غسل‌سازان و اکثر بار چنین بهار که
 گل‌عذاران جلوه‌پرداز می‌شوند و برهنمان صندل سا چون خطوط «تلک» و رشته
 زَنار صف دراز می‌بندند. به علم شنای دریا و از دقایق شناوری آن‌قدر آشنا که
 وسعت روی آب را فرش «چاندنی» می‌دانند و هجوم امواج را «لهر سیتل پائی»^۴.
 ”دیر است که نظیر هر صبح از تاج‌گنج به شهر می‌آید و شام معاودت می‌نماید.
 در اثنای راه از بهار حسن رهگذری و جمال رشک خوبی پری و جنبش کاکل
 مشکبار و عارض عرق‌نگار و قامت زیب شعار و رفتار شوخی نثار به نظاره
 تحریک طره سنبل و صحبت شبنم و گل و ظهور سرو و تدری می‌پردازد“^۵.

۱. ورق ۳.

۲. ورق ۴.

۳. ورق ۵.

”چون هنگام برسات می آید، بهاری به نظر می آرد که طراوت و نضارت آن تا کجا نگارد... دریا به وسعت و سبزه به کثرت. ابر سیاه تا حد نگاه و تابش برق به رعد همراه. صدای طاؤسان بلند و شور غوکان دل پسند، چکیدن آب از برگ درختان و نمود دیدن سیلاب بهجت نشان، بارش قطرات و ریزش رشحات، به ظهور این رنگا رنگی قدرت و تازه کاری صنعت گاه. سبحان الله گاه الله الله“^۱.

بعد از این نظیر درباره صحبت‌ها، ملاقات با مه‌جینان و درباره تصنیف اشعار فارسی مطالبی را ذکر نموده است. وقتی چندین شعرا و مستمع جایی جمع شده بودند و چند معشوقان حُسن همانجا نشسته بودند. نظیر آنجا بیتی در بحر طویل سروده بود و برای حضار ارائه داده بود که مصرع آن در صفحه‌ای جا می‌گیرد اولین مصرع بیت این است:^۲

”سحری بر لب دریا، گذری کردم و آنجا بنشستم به تماشا، طلب طبع مهیا، به دلم عین تمنا، که بئی دلبر زیبا، به رخ مهر بر افزا، به تن نسترن آسا، به قدر زیب دوبالا، به لب لعل شکرخا، به اشارات طرب‌زا، زود پیش نظر آید، مثل خورشید برآید، حسن رخشنده نماید، زلف بر چهره کشاید، به شکر خنده گراید، به مسمی مشک بساید، رنگ ز آینه زداید، به نگه رنج رباید... ناگهان یک شه خوبان، زلف او رو کش ریحان به چنین مهر نمایان... چهره رشک گل خندان، ابروان هم دو کمان سان، سرمه سا نرگس فتان، ناوک افگن صف مژگان، رنگ پان بر لب و دندان، ذقش سیب گلستان، طرفه تر چاه زخندان، گوش پُر از دُر و گوهر، گلو از صبح منور... بازو و دست به زیور، سینه گلبرگ سمن‌بر، شکم و ناف نکوتر، کمرش نازکی اندر، پشت هم چون ورق زر، زانو ساق همه انور، قدمش مخمل خوش‌تر، سرو قد، جامه معطر، مه رُخی، برق و شی، غنچه‌لبی، گل‌بدنی، غمزه کنی، دل‌شکنی، خوش‌نگهی، عشوه دهی، کج کلهی، نازوری، سحرگری، دلبر خوش‌خو و جفاجو... و خم و پیچ به گیسو و پری‌رُو و سمن‌بو“.

۱. ورق ۵.

۲. ورق ۸-۷.

و مصرع ثانی چنین آمده است^۱:

”چون به نزدیک من آمد، گل و سرو و سمن آمد، نرگس و نسترن آمد، لاله و نارون آمد، غنچه نقش دهن آمد، سنبل پُرشکن آمد، بوی مشک ختن آمد، نکهت پیره‌ن آمد، همه باغ و چمن آمد، سلک در عدن آمد، بلکه لعل یمن آمد، لب او در سخن آمد، که بگو حال خود اکنون، چه کسی شاد که محزون، کنی اوقات بسر چون، چه بود خواهشت افزون، ساکن شهر که بیرون؟ این سخن زان لب میگون، چو شنیدم شده مقرون، چشم او چون می گلگون، نگهش همسر افسون، دل و جانم شده شده مفتون، گفتمش ای قد موزون، عاشق حسن بتانم، بنده مهر و شانم، واله عشوه و آنم، عمرها عیش روانم... دلدهی رغبت جانم... نام خوبان به زبانم، بلبل گلبدانم، قمری سرو قدانم، چون شنید این سخن آن گل، ترک فرمود تغافل، لطفها ساخته بالکل، کرد اصلانه تعطل، برد در گلشن پُر گل، ناز گل غیر تأمل، عندلیبان به تحمل، خنده ساغر پُرمل... آن سهی سرو گل اندام، پری شکل دلارام... به آن چهره گلفام، به آن چشم چو می جام، به آن خوبی هنگام، به آن نرمی اقدام، به آن سیر خوش انجام، در آن باغ به هر گام، به من کرد ز اکرام، عجب طلف و مدارا...“

در این رساله هر واقعه‌ای خوب به «فرحت» عنوان شده است. گاهی با گل‌رخ ملاقات می‌شود، گاهی با معشوق جامه‌زیب گلگشت، گاهی لب رودخانه نظیر با مه‌جبینان محو گفتگو و تا نصف شب همانجا مشغول سیر و تفریح هست گاهی در محفل رقص و سرود شرکت می‌کند و زیر درخت نشسته منتظر سرو قد هست، گاهی محفل رقص و سرود برپا می‌شود و نظیر در یاد خدای هندوان (کریشنا) می‌افتاد گاهی می‌دید که معشوقان شطرنج بازی می‌کنند، نظیر خودش را آنجا می‌برد و تماشا می‌کرد. گاهی در میخانه با پسر می‌فروش صحبت می‌کند و از حسن او لذت می‌برد. وقتی جشن دسره برپا است وی در لب رودخانه در ازدهام مردم خودش را گم می‌کند وقتی دیوالی (جشن نور) هست خود در آن برنامه شرکت می‌کند وقتی جشن رنگ‌پاشی

(هولی) است او با حسینان هند رنگ‌پاشی می‌کند وقتی او در میچ‌های مردان هند نخ رکهشا بدن را می‌بیند او سرود را آغاز می‌کند و می‌نویسد:

”روزی در چمن رسیدم و چند کس را نشسته دیدم. گل‌رخ‌ی نیز به‌مشاهده بهار مشغول و کاکل عنبرینش به‌جنبش هوا تحرک مضمول. چون آن غنچه لب گلبدن را متمکن یافتم، به‌هزار خرّمی... بنشستم... یکی از آن حلقه عزّت نشان شعری به‌وصف زلف گل‌رخان بر زبان آورد. مُو به‌مُو پسندیدم و سلسله توصیف آن دراز گردانیدم. گفت: اگر میل سخن باشد، نباید نهفت. نگه طره مشک‌فام آن گل‌اندام کردم، گفتم:

این زلف گل‌عذاران بهتر ز دام یاران در دام یک دو طائر، در حلقه‌ای هزاران نازنین متبسّم گردید، و تا شام مصدرِ عنایت گردانید.“

”سهی قامتی جامه‌زیب را زینت افزای گلگشت دیدم، به‌وصفِ قدوم این منظوم به‌هم‌رسانیدم:

جای آن باشد که با صد بار چون آری قدم جای پای تو بود هر دم به‌چشم بوستان
سرو چون گردِ قدت آرد همین لازم بود گل به‌رویت گر فدا باشد همین شایان آن
باغ را امروز از حسن تو رنگی دیگر است در سر زلفت به‌سنبل تازه بوی این زمان
ای بهار گلشن خوبی! بود خُسنت مدام وی گل بوستان محبوبی! به‌هارت جاودان
تبسّم کرد و همراه گفتم. چمن چمن بر خود بالیدم و گفتم:
خرّم آن بلبل که در صحن گلستان پیش گل بر کشد آواز شوق و گوش او سازد پسند
گفت: نامت؛ گفتم: نظیر؛ کارت، دیدن گل‌رخان“.

”صنمی سیم‌تن... آب را نسیرین و ریحان نموده و قدرِ قشقه به‌جبین افزوده و برهمن را بُت ساخته و دل‌ها به‌گردابِ اضطراب انداخته متوجّه خانه گردید و به‌خرام شوخی نگار هوش و قرار را مائل رفتار گردانید. دلم به‌حلقه زلف تابدارش جا کرد... به‌عزم هم سخنی دل‌نهادم و در پی به‌شوق دل‌افتادم، نظم:
لطفی که بود دل را در پیروی خوبان کی طبع کسی داند جز پیرو محبوبان

۱. ورق ۹.

۲. ورق ۱۰.

”هرگاه نگاه جانب من کرد، گفتم: ای دلارام! جی سینتا رام. تبسم کرد و گفت: چه خواهش داری؟ گفتم: عرض حال. گفت: بگو. گفم: سری رام چند لنکا را فتح نمود، و دلاور حسن شما حصار دلم... گفت: گواه این سخت؟ گفتم: هنومان. بخندید و تا خانه خود مسرور هم‌سخنی گردانید“^۱.

”صفت دلبری شنیدم، و به‌خانه او که در کوچه پیچ در پیچ بود، رسیدم، چون ملاقات کرد، پرسید که چگونه در اینجا رسیدی. گفتم:

به‌شوق دیدنت بیباک یا ترسیده ترسیده

به هر صورت در اینجا آمدم پرسیده پرسیده“^۲

”در شب دوالی که به‌لطف آن در و دیوار مجلاً و نگارین می‌شود... در هر کوچه و فور فرحت و به‌هرجا ظهور عبرت. نازنینان... به‌لباس درخشان و الفت‌گزیان به‌کام دل‌شادان. در بازار بازار زینت و به‌هر دکان دکان رونق. دکانداران بر در، نظارگیان پُر سرور، چراغان صف بسته، ترصیع و لمعات به‌سویت پیوسته، ایبات:

فراوان خوش‌دلی در هر قیاسی نمایان جا بجا «کھلیس»، «تاسے»

*

کسی دیدار «تلنگی» دلفریبی کسی خوشحال از لطف «جلیبی»
کسی مشغول یک دو «سیو»، «مٹھری» کسی «کچری» بگفت بر دوش «هٹری»

*

کسی را اسپ خواهش در تگ و تاز که گیرد اسپ خوش رنگ و پُر از ساز
کسی را دل در این امیدواری که گیرد فیل با زرین عماری

*

ازین اشیای بازی طرفه و به خریداران فراهم از که و مه“^۳

*

۱. ورق ۱۲-۱۱.

۲. ورق ۱۷.

۳. ورق ۲۷-۲۶.

در این رساله نظیر جا به جا از زیور نازنینان یاد کرده است، مثل: بُیکه، جھومر، کرن پھول، بالا، چنپاکلی، مانگ، نو رتن، دوپٹہ، چوڑی (النگو)، چھینت (چیت) و پھنچی و غیره همه را مورد توصیف قرار داده و در ابیات فارسی استفاده از این اصطلاحات بی سابقه است و در ادبیات فارسی چیزی تازه است به طور مثال:

”بُیکه“ بر پیشانی تو این قدر زیبا کرین

قرص خورشید آرزو دارد که گردد همچنین^۱

«جھومر» از الفتِ مُوناز مهیا دارد

این شب تار همین عقدِ ثریا دارد^۲

این «کرن پھول» به گوش تو شگفت است چنین

که به حسرت گل خورشید نگه می دارد^۳

«باله» گوش تو ای غنچه دهن، خوش بالا!

داشتم گوهرِ دل بر درِ بالا بالا^۴

در دل من چیست زین «چمپاکلی»

آنکه باشد هندی او بیکلی^۵

«مانک» بر بازوی تو ای سیم تن از حسن خم

می نماید آنکه من هم مانک باز طرفه ام^۶

«نورتن» ای نو گل پُر ناز بر بازوی تو

نه چسان گفتن به جا صد ناز بر خود می کند^۷

«دوپٹہ» تو گلابی و من در این حیرت

که برگ گل به چنین عرض و طول بس عجب است^۸

۱. ورق ۲۱.

۲. ورق ۲۱.

۳. ورق ۲۱.

۴. ورق ۲۱.

۵. ورق ۲۱.

۶. ورق ۲۱.

۷. ورق ۲۱.

۸. ورق ۱۶.

سبب «چوڑی» زمردی ست کز آن
 سر بر آورد پنجه مژگان^۱
 قبای «چینٹ» در آغوش نازنین خوب است
 برای زینت ملتان و خوبی چین است^۲
 «پٹی» به ساعد تو عجب خوش نما رسید
 دانم که دست بسته به این مدعا رسید^۳

رساله دیگر به نام «طرز تقریر» است که چنین آغاز می‌شود: “حمد خالق دوجهان جلّ شانه و نعت سرور پیغمبران...” در این رساله نیز نظیر درباره ملاقات با گلرخان، حسینان و محبوبان را یاد کرده است. گاهی با معشوق نشسته خربزه می‌خورد، کسی را حلقه گل می‌دهد، با کسی هوس دل بستگی دارد، شوخی با وی امرو و بادام می‌طلبد، نازنینی غزل نظیر را می‌خواند، گاهی کسی او را با چشم سرمگین شکار می‌کند، گاهی نازنینی را در غرفه می‌بیند و دورش می‌گردد، گاهی در فصل انبه با کسی خوشگذرانی می‌کند و گاهی برای وصل کسی مضطرب هست و می‌نویسد:

“در فصل خربزه که میوه خوشگوار است و عذوبت انبار، شکر فشان کام و زبان و به کثرت شیرینی ارزان... نزد نازنینی... نشسته بودم. خربزه آمد. چون قاش کرد، گفت: طرفه خمی دارد. اکثری به وصف آن کمان فکر کشیدند و به چوگان فصاحت گوی بلاغت ربودند. مگر پسند خاطر آن هلال ابرو نگردید. طبع من نیز... قاش نقش به رنگ نقاش کشید که بهر تسلیم لب خوبان خمید. متبسم گردید این گفتم:

قاشی که بوسه لب شیرین تو گرفت خواهم که بوسه لب او تا لبم رسد“
 “رقعه نازنینی به طلب بادام رسید. فرستادم و رقم کردم که بادام چرا؟ ارقام نمود که فرستادنت بادام است“^۵.

۱. ورق ۲۴.

۲. ورق ۲۴.

۳. ورق ۱۴.

۴. ورق ۳.

۵. ورق ۶.

”نزد نازنینی سیم تن رفتم و گفتم: سیب خوش رسیده است. گفت: بیار. گفتم: دست به سیب نرسید. گفت: بی آسب نخواهد رسید“^۱.

”نازنینی پیش آمد و کاغذ از دستم گرفت. این دو بیت نوشته بودم:
 مهر عشاق فزود از رخ مه پاره تو همه تن چشم شد آئینه ز نظاره تو
 می درد گل به چمن پیرهن خویش مگر کرد روزی نگهی جانب رخساره تو“^۲
 وقتی رفاصه‌ای برای تحریرنامه پیش نظیر می‌آید وی با او چنین صحبت می‌کند:
 ”گفت: در بند آنم که به مشتاقی بنویسانم. گفتم: حق‌التحریر؟ گفت: هر چه دلپذیر.
 گفتم: به هم‌آغوشی یا مگر به یک بوسه. گفت: به شخصی که مکاتبه می‌فرستم،
 با آنکه از دو ماه آرزو دارد، هنوز لیت و لعل؛ ترا به تحریر دو حرف چسان؟
 گفتم به همین منحصر گفت، مختصر“^۳.

این رساله را نظیر در سن پیری نگاشته بود ولی از مطالب این رساله مشخص می‌شود که او در سن پیری هم دل جوان داشت جایی می‌نویسد:

”در پیری پیش نازنینی رفتم. گفت: چرا آمده‌ای؟ گفتم: برای نظاره حسن. گفت:
 هنگام عزلت‌گزینی است که کوچه گردی! ناخوش گردیدم. گفت: وقت سبحة
 گردانی است که فراموشی، ابرو کشیدم. گفت: زمان پرهیزگاری است که
 می‌نوشی، رنجیدم“.

در آخر این رساله می‌نویسد:

”نظیر حقیر این نثر مسرت مشحون و نظم مناسب مضمون به لطف هم‌نشینی و
 هم‌زبانی نازنینان تحریر نمود“^۴.

این رساله سی و چهار صفحه روز اول شعبان ۱۲۵۴ هـ/ ۱۸۳۸ م در شاهجهان‌آباد
 کتابت شده بود.

۱. ورق ۱۰.

۲. ورق ۱۱.

۳. ورق ۶-۷.

۴. ورق ۷.

۵. ورق ۳۴.

طبق قول نیاز فتحپوری:

”در طرز تقریر... وی توضیح داده است که چطور با محبوب بازی می‌کنند البته تصنیف نظیر قطعاً سنجیده نیست ولی این‌طور نوشتن در آن زمان رواج داشته. در طرز تقریر حدوداً دویست پاراگراف آمده است که اکثر آن از عبارت «نازینی را دیدم» شروع می‌شود و با آن نازنین صحبت آغاز می‌گردد که گاهی نظیر به آن معشوق و گاهی آن معشوق با نظیر بازی می‌کند ولی در آخر نظیر صحبت را با یک بیت تمام می‌کند“^۱.

ولی بنده با رأی آقای نیاز فتحپوری هم نظر نیستم که ”در این کتاب همه واقعات جعلی هستند“^۲.

رساله سوّم «مجمع مضامین» بیست ورقی هست و این‌طور آغاز می‌شود ”حمد آفریننده دو جهان و نعت سرور پیغمبران...“

در این رساله نظیر درباره بهار، حسن، محبوب، دندان، دهن، گوش، گردن، دوش بازو، ساعد، پنجه، انگشت، بغل، پشت، سینه، شکم، ناف را توصیف کرده است در توصیف بهار نوشته است^۳:

”حسن گل به‌رنگی هوس‌ربای بلبلان که غنچه لبان گل‌عداران به‌عجب درآیند، و جمال سرو به‌طرزی بیتاب نمای قمریان که سبزان رعونت شعار نگه به‌تکرار نمایند شگفتن نسرين و نسترن به‌صباحتی که سن‌عداران سیمبر گوهر گوش بیندازند، و خندیدن لاله و نارون به‌جمرتی که گلبندان یاقوت لب به‌انگشتان نزاکت نشان احتمال آن سازند.“

در این رساله اشعار بسیاری است ولی یک غزل این‌طور آمده است^۴:

ماه به‌چرخ منفعل، ای صنم! از لقای تو لعل ز رنگ خود خجل، از لب جانفرای تو
نرگس باغ را کجا قدر بود به‌چشم من هست پسند خاطر من چشم کرشمه زای تو

۱. نگار، ص ۶۹

۲. نگار، ص ۶۹

۳. ورق ۱-۲.

۴. ورق ۱۷.

ظلم کنی و گر جفا، چین به جبین نیاورم هرچه بخواهی آن کنی، ای دل من فدای تو
 گام تو هر کجا فتد وقت خرام، ای نگار! من به مراد دل دهم بوسه به نقش پای تو
 خواه بخوان به سوی خود، خواه بران ز کوی خود ای مه من! تو شاهی، هرچه پسند رای تو
 جلوه کند اگر پری، من ندهم به حسن او زانکه درون سینه ام هست دلم برای تو
 چند دل نظیر را رنجه کنی ز تاب هجر زود بیا به نزد او، ورنه صنم رضای تو
 چهارمین رساله به نام «انشای محفل» دارای ۸۰ ورق است و چنین آغاز می شود:
 در سخن حمد خالق دو جهان هست افزونم از جمال بیان

این رساله هم در سنّ پیری نوشته شده است چنانکه وی نوشته است:
 ”به هنگام پیری که اندک التفات نازنینان بسیار می نماید، محبوبی رشک پری
 به صد نیاز دلبری برای ملاقات من آمد.“

در این رساله نظیر صحبت‌ها با حسینان را متذکر می شود. نوشته است که محبوب
 در دست انگور دارد، و گاهی محبوب در دست کبوتر دارد، دلش مضطرب می شود وقتی
 می بیند که معشوق و محبوب از قلیان استفاده می کند. گاهی سعی می کند که با محبوب
 سخن بگوید ولی او قبول نمی کند و ناراحت می شود. آن موقع عذر به جامی آورد و
 گاهی رقاصه را می بیند و در حسن و لباس او را مورد تمجید قرار می دهد. او نوشته است:^۱

”چندی بر سبیل هوس از نازنینی نقش الفت درست کردم و طائر دل را به دام
 محبت او گرفتار نمودم. با وصف عجز و نیاز نظری به حالم نکرد، و با وجود
 خوشامد و سماجت به توجهی مسرور نساخت. چون از کثرت استغنائی او عاجز
 گردیدم، شکوه آن شوخ طنّاز پیش یکی از دلبران عاشق نواز آغاز کردم...
 به صد رنگینی و نزهت بهر گلشن بهار آمد گل آمد، بلبل آمد، سبزه آمد، برگ و بار آمد

*

به پای هر نهال و بر فراز شاخ هر گلبن تذرو کبک آمد، عندلیب آمد، هزار آمد
 به عیش افزایی اهل جهان در صحن هر گلشن هجوم لاله آمد، کثرت نسیرین و ناز آمد

*

۱. ورق ۴.

۲. ورق ۷-۵.

نظیر از نازنینان چمن گردید خوش چندان که گویی در بر او گلرخ آمد، گل‌عذار آمد
 ”در مجمعی دلبری را دیدم. مایل مشاهده حسن و جمال او گردیدم. خواستم،
 ربطی در میان آرم. به سخنان خوشامدآمیز درآمدم، ابرو درهم کشید. دانستم که
 موجب فضولی‌ست عذر نمودم“^۱.

”رقاصه سمن عذار، سیم اندام را در لباس زرین به طرزی دیدم، گویا نسرين
 به کنار صد برگ اقامت پذیرفته. خواستم که با او هم سخن شوم و عیار
 به گفتگوی او بگیرم“^۲.

این رساله هم به دست رام‌چند دهلوی در سال ۱۲۵۴ هـ/ ۱۸۳۸ م روز سه‌شنبه در
 نهم رمضان تکمیل شده بود.

پنجمین رساله به نام «حسن بازار» است که هفت ورق دارد و چنین آغاز می‌شود:
 ”طبع نظیر دکان هوس دارد. لهذا صفت شهر بازار می‌نگارد و به خریداران الفاظ
 بشارتی و به مشتریان مضامین اشارتی...“

در این رساله درباره طلافروشان، پارچه‌فروشان، شیرینی‌فروشان، عطر سازان و
 گل‌فروشان را مورد مرقع‌کشی قرار داده است و همه آنها را به انداز معشوقان مطرح
 کرده است درباره سبزی‌فروشان و تنبول‌فروشان چنین نگاشته است:^۳

”نشستن تنبول فروش در دکان به لباس زیبا و طرز دلربا. به کثرت حسن در ناز و
 به فرط برگ و ساز سرخروئی طراز... پیچیدن پان به انگشتان نرمی نشان
 دل‌کشا، و بگردانیدن آن بر حال مشتاقان لطف کرشمه مهر فزا... حرف تبدیل
 پان بتان به تاخیر بر زبان و عرض افزایش لزوم بهر قیاس پیش دکان“.

”نشستن سبزی فروش در دکان و بر حسن و لباس خود نازان. سبزه باغ دل‌ربائی،
 نهال حدیقه زیبایی... جنس دکان سبزتر و کثرت سرسبزی جلوه‌گر، طرز
 فروختن خوشحالی گرفتن و طور بها به کف آوردن خوش وقتی ادا کردن...“^۴

۱. ورق ۵۶.

۲. ورق ۶۷.

۳. ورق ۴-۵.

۴. ورق ۶.

این رساله را هم رام چند دهلوی در سال ۱۲۵۴ هـ/ ۱۸۳۸ م ۱۸ شعبان روز چهارشنبه در شاهجهان آباد تکمیل نموده و نیز در ترقیمه، نام این رساله را «مینا بازار» هم نوشته است.

نیاز فتحپوری^۱ می نویسد که رساله «حسن بازار» پُر از عبارات مبالغه آمیز است و این عبارت را مخصوصاً متقدمین بیشتر به کار برده اند که دارای ویژگی های رنگینی عبارت، ندرت تعبیرات، جدّت تشبیهات و رعایت واژگان همان طور است به جز این که نظیر کم نوشته است و متقدمین بیشتر یا این که نظیر برای تَفَنّ طبع نگاشته است و دیگران برای مقصود اصلی. این رساله خیلی کوچک است ولی از این رساله فارسی دانی هندیان در قرن اواخر هم مشخص می گردد و نشانگر مهارت نظیر در ادبیات فارسی و عربی هست.

ششمین رساله به نام «انشای قدر متین» است که دارای ۳۵ ورق است و مجموعه نامه های نظیر است. این رساله چنین آغاز می شود:

”تحریر حمد ایزد جهان آفرین جلّ جلاله که به یک حرف کُن، انجمن تکوین به انواع زیب و تزیین برآراست.“

در این نامه ها نظیر هم به نثر زمان خود انشاپردازی کرده است. این نامه بیشتر به دوستان و مهربانان نظیر نوشته شده است. در این نامه چندین در شکایت و گله، اظهار اشتیاق، سفارش گل فروش، سفارش عطر فروش، فرمایش ترشی، رسید انبه، رسید خربزه، گاهی مبارکباد و تهنیت ولادت، گاهی احتیاج خود درباره سفارش گل فروش نوشته است.^۲

”آب و رنگ ریاض خلق خوشست در جهان رشک صد چمن شده است
غنچه اشتیاق به اهتراز نسیم خامه شگفته گردانیدن شگوفه را بی موسم به شاخ
رسانیدن است. از عرصه ممتد شمیم شگفتگی خاطر خیابان رشک مشام آرزو
معطر نساخت به صبایش اشارتی. متوسل رقیمه که از ایام طفولیت با ازار نسرين

۱. نگار، ص ۶۳.

۲. ورق ۵.

و نسترن و مائل گردیده و بر انبارِ یاسمن و یاسمین غلطیده، گل به‌تمنای دست بوسش از بلبل بال و پر می‌خواهد و بهار از پیرامونش رخت خود بیرون بردن تکویر می‌نماید، خارِ اندیشه دامنگیرِ حال دارد. جهت دفع آن گلچین گلشن خدمت است. یقین که به‌توجه سامی گلدسته سازِ دلکشای و حمایل پروازِ خرّمی بوده، طره شاهد... خواهد آراست و حدیقه طبع مکلف نیز گلگل خواهد شگفت. گلستانِ شادمانی همیشه بهار باد.

در هجر دوست چنین می‌نویسد:

”نخستین رسم و راه دوستی را خوب دانستم

ندانستم جدایی را، بسی ناخوب دانستم

در این مهاجرت چند روز آن قدر صعوبت اندوز گردید که شمه آن در سال‌ها به‌میزان بیان نتواند سنجید. هر صبح به‌یاد لقای مهر افزا اشک بر مژگان چون شبنم بر گل‌ها و هر شام به‌خیالِ چهره ماه آسا علم ناله فلک فرسا... سامعه به‌تمنای کلمات شیرین درحالی که گذارش نپذیرد و باصره در آرزوی مشاهده عارض رنگین به‌صورتی که ره نگارش نگیرد:

به‌نوکِ خامه آوردم که فرقت می‌کند اینها

غلط گفتم، غلط، جانان محبت می‌کند اینها

فرخنده زمانی که اشاعتِ مواصلتِ ظلامِ مفارقت پردازد، زیاده چه برطرزاد.
درباره رسیدن توتون چنین می‌نگارد:

”به‌گردِ چهره لطف تو شوقم از هوا داری

چنان گردد که بر گردِ رخ من دودِ تنباکو

فُرص مشکین تنباکو راحت‌افزای دل الفت طلب گردید، و به‌دودِ عنبرآمود مانند دودِ عود جامه طبع را معنبر گردانید. اگر به‌درج سیم رنگ قرارگیرد، کلف ماه خجالت پذیرد و چون به‌مقام... اقامت... داغ لاله در آتش حسرت نشیند. تلخی گل نحوی نامرغوب که متحملش از قند به‌صد التجا ربطی به‌هم‌رساند و

۱. ورق ۷.

۲. ورق ۱۱.

در این نوعی مطلوب که قند به هزار تمنا هم صحبتی گزیند. مقرر مقدار مقررری
 مسرور گرم بازاری و سیرگاه دود منفعل ساز مشک تتاری. نفس از کشیدن آن
 به استقبال و مشایعت مشغول، و خاطر به وفور دمبدم سر در موصول.“
 در این رساله چندین نامه منظوم هم وجود دارد که به طور مثال یکی از آن نامه‌های
 منظوم چنین آمده^۱:

”صاحباً، الطاف سارا، مشفقاً! در جهان باشی سلامت دائماً!
 بعد شوق صحبت عشرت نژاد بر ضمیر روشنیت مکشوف باد
 یاد ایامی که بی‌این دلفگار ره نکردی در دلت صبر و قرار
 گر درنگی در ملاقات آمدی بر زبانت حرف هیهات آمدی
 می‌شدی گر لاعلاج از من جدا گریه می‌گشتی به چشمات آشنا
 چون به رفتی بر زبان حرف فراق خاطرت می‌گشت از آرام طاق
 بهر تسکینم گذشتی بر زبان وعدها و صد قسم بالای آن
 حیف آن مهرو وفای بر محل شد به این نامهربانی‌ها به دل
 یعنی از روزی که رفتی آن طرف تا در مقصود خود آری به کف
 نه خطی، نه رقعۀ لطف التیام نه پیامی، نه دعایی، نه سلام
 پس همان رفت که می‌شد هر نفس شد یقین، بهر فریبم بود و بس
 من بفهمم آن که باشی با وفا زان به دامت گشته بودم مبتلا
 جوش زد چون در دلم بحر ملال بر زبان این شعر آمد حسب حال
 حیلۀ گر را آشنا پنداشتم سیم در زر را طلا پنداشتم“
 نامه‌ای را به این بیت شروع می‌کند:

”نامه آن سرو قامت گلبدن در جواب خط شوق آمیز من“

در نامه‌ای نوشته است که رفاصه در محفل غزل می‌سرود که مورد پسند من افتاد
 من هم از آن طرز غزلی را سرودم ولی معذرت هم می‌خواهم به علتی که من در نظم
 فارسی کمالی ندارم بدین دلیل این را به غرض اصلاح باید دید.^۲

۱. ورق ۱۱.

۲. ورق ۱۴.

۳. ورق ۱۷-۱۸.

”دوش در محفل رقص، رقاصه نازنین، زهره‌جبین، پری فریب، طاوس زیب که
 ربودن نقد هوش اولین عمل تعلیم غمزه سحرسازش، و تاراج متاع شعور
 نخستین هنر عشوه جادو نوازش، حاصل دست افشانی بیش از تمنا در آستین،
 دست بسته حنا و مال پا کوبی افزون از طلب پیش پا... غزل سرایید که در
 پسند حقیر انجامید. در تتبع آن چنین به هم رسانید. چون بر قوانین نظم فارسی
 آگهی کلی ندارد، نظر به اصلاح سنجان به رقم می‌آرد:

باز در کوی تو، ای مهر فزا آمده‌ام حرف بیجا نتوان گفت، بجا آمده‌ام

*

اولاً، کرده‌ام از حيله، دل خود را جمع بعد از آن سوی تو، ای حيله‌گرا، آمده‌ام
 سبب آمدن از عاشق بدنام می‌پرس تو مگر نیک ندانی که چرا آمده‌ام

*

من نظیرم تو کنون خواه بکش خواه ببخش بهر نظارہات، ای ماه لقا، آمده‌ام“
 در این رساله نامه‌ای در بحر طویل هست که هر دو مصرع این بیت در یک صفحه
 جا می‌گیرد و اولین مصرع چنین است:

”راحت‌افزای محبان، مصدر لطف نمایان، مظهر خوبی شایان، مجمع مهر نمایان، رونق
 محفل الفت، زینت بزم مودت، باعث راحت و بهجت، سبب فرحت و عشرت، شادباشی و
 سلامت...“

و مصرع دوم چنین است:

”آنکه از فرط عطوفت، به صد افزونی شفقت، طلب پرده الفت، شده با کثرت سر...، زهی
 فرخنده بشارت، خمی زینده اشارت...“

پس از اتمام این رساله نظیر نظم و نثر فارسی خود را به‌عنوان «هوس» و «خامی»
 یاد کرده است ولی این فروتنی محض است. کتابت این رساله را رام‌چند کهتری در
 سال ۱۸۹۵ سمّت ۱۲۵۴/هـ ۱۸۳۸ م در ماه رجب تکمیل کرده بود.
 نیاز فتحپوری درباره این رساله نوشته است:

۱. ورق ۴۴.

۲. نگار، ص ۶۳-۶۰.

«این کتاب از لحاظ انشا و مطالب نسبت به «طرز تقریر» به مراتب بهتر است و انداز نوشتن این رساله قطعاً مختلف است و یکی از خصایص این رساله مختصرنویسی است نیز در این رساله ابیات خوبی وجود دارد و چندین نامه‌های منظوم هم ثبت است، غزلیات و رباعیات فارسی در این رساله مذکور است که دلیل فارسی‌دانی نظیر می‌باشد... رقعهای منظوم که دارای جشن‌شنا است برای شرکت آن برنامه نظیر سواری خواسته بود:

محیط بخشش و بذل استقامت	ملاذ و منبع احسان سلامت
چو شوق صحبت رنگین نگارم	همانا موج دریا در شمارم
مگر بعد از سلام الفت آرا	به‌نوک خامه آرم مدعا را
که امروز از برای سیر دریا	جهانی حاضر و خلق است یکجا
نظر تا می‌رسد، یکسر بهار است	چمن بر ساحل دریا نثار است
ز غسل مردمان و بازی آب	به‌هر سُو شوخی گرداب بیتاب
ز عکس گل‌گذاران آب دریا	به‌رنگ نهر گلشن در نظرها
به ساحل بس که مهر و یان عیان‌اند	شکار دام الفت ماهیان‌اند
به فرحت قطره زن هر موج آب‌ست	می مقصود در جام حباب است
بهار حسن و آب بحر در جوش	به‌هم پهلوی به‌پهلوی، دوش بر دوش
چو بر دریا چنین رنگین بهار است	دل‌م از بهر آن بس بی‌قرار است
در این صورت نظر بر بیقراری	عطا سازند «رتبه» بهر سواری
چو زان مجمع همه شادند امروز	کنم من هم دل خود عشرت اندوز
که باشد دیدن عالم غنیمت	اگر یک لحظه باشد دم غنیمت
نظیر اکنون ندارد غیر ازین یاد	که باشد خانه الطاف آباد!

بعد از مطالعه این نامه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نظیر با صرف درست واژگان عربی آشنا بود و منظرنگاری را بیشتر با ترکیبات خوبی بیان نموده است. چندین رباعیات هم به نظر می‌رسد که در بعضی از آنها مهارت نظیر دیده می‌شود که مصرع چهارم را یکی گذاشته و یک فرم جدید را به‌کاربرده و در رقعهای دیگر رباعی مستزاد هم آمده است.

ولی بنده با رأی جناب آقای نیاز فتحپوری متفق نیستم که در «قدر متین» بیشتر نامه‌ها به‌عنوان انشا تهیه شده است، ممکن است که در این نامه‌ها بعضی را نظیر به‌دوستان خود نوشته است»^۱.

نامه هفتمین رساله در نسخه خطی «رعنا زیبا» هست. «باطن» هم عنوان را همین نوشته است البته فرحت الله بیگ و سلیم جعفر آن را «رعنا زیبا» عنوان کرده‌اند. آغاز رساله چنین است:^۲

”اگر حمد پروردگار جهان بگویم زبان است قاصر در آن

آغاز داستان. آورده‌اند که در زمان پیشین جوانی صاحب تاج و نگین، حسنش بی‌اندازه و شوکتش آوازه...“

در این رساله داستان عشق و محبت پادشاهی به‌نام «روشن گل» درج است. این رساله ناقص است. در آغاز از ورق ۲ تا ۷ و در انجام بعد از ورق ۳۲ همه افتاده است روشن نیست که چند ورق از این افتادگی دارد. از این رساله چند سطر چنین آمده.^۳

”روشن گل از دیدن جواهر فارغ گردید و خاطر نازکش سختی‌ها کشیده مشاهده قطعات لعل سنگ‌ها بر سینه کوفت و تماشای افراد یاقوت رنگ عارض گلگون هم‌رنگ عقیق زرد کرد. بر جسم نازنیش در کهنه نوی جست، و بر جان غمگینش رقم زمرّد دائره الماس گشت... از جواهرخانه برخاست و به‌صد رنج دست از زیر سنگ برآورد... دیدن رقص از نگاهش بر افتاد و شنیدن سرود راه وقفه کشاد.“

در آخر رساله‌ای است که تنها سه ورق آن یعنی ۴۱، ۴۲، ۴۳ باقی‌مانده است که نشان می‌دهد که رساله حتماً ۴۳ ورق داشت. به‌گمان قوی این هم مجموعه نامه‌هاست که نظیر به‌دوستان و سخنوران نگاشته بود. نظیر در اینجا رباعی خود را برای یکی از سخنوران عهد خود نوشته فرستاده است.^۴

۱. نگار، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. ورق ۱۷-۱۶.

۴. ورق ۴۱.

”گر دیر شود به‌یادِ یاران هم زود به‌قدرِ آن مناسب

از چند روز نویدِ خیریتِ مزاجِ فرحت‌اندوزِ نساخت. دلِ الفت‌آموزِ تعلق دارد.

ترقب که زود مبتهج نمایند. مضمون دست داد، بر زبان خامه نهاد، رباعی:

گفتم ز بتی که هر دو یابیم به‌هم دشنام لب تو، بوسه شیرین هم

خواهد دل من همین، چه خواهد دل تو فرمود به‌ناز، آن دهم این نه دهم

از ترقیمه رساله مذکور مشخص می‌شود که نام این رساله «انشای نرمی‌گزین»

است:

”تمام شد انشای نرمی‌گزین من نظیر اکبرآبادی از دست رام‌چند کهتری ۰۰۰ یوم

چهارشنبه پایان روز ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ هـ/ ۱۸۹۴ سَمَت و ۱۲۵۴ فصلی در

دهلی“!

به‌یقین نمی‌توان گفت ولی ممکن است که در این رساله نهمین رساله نظیر به‌نام

«فهم قرین» هم وجود داشته بود که اکنون ناپید شده است.

بعد از مطالعه این رسائل شبیه نظیر اکبرآبادی، واضح می‌گردد که مزاجش عاشق،

مشرکش رندی و او یکی از فرد عوام‌الناس بوده. عشق نظیر هوس‌کار و مجازی بوده و

تا آخر حیات وی در این حال ماند. هیچ یک از این رسائل نظیر نمونه‌ای از عشق حقیقی

ندارد. وی سعی ننموده است که احساسات و جذبات مادی خود را از کسی پوشیده

نگهدارد و سعی نموده است که با عوام‌الناس زندگی کند و همه را با یک نگاه ببیند.

همه رسائل نظیر به‌نثر هست ولی اگر ما کلام نظیر را جمع کنیم دیوان مختصر

نظیر هم به‌وجود می‌آید. نظیر در نثر و نظم فارسی مرتبه و مقام داشت و در ادبیات

فارسی هند او را باید بهتر شناخت. نثر وی گاهی اوقات مقفی، مسجع و مصنوع هست

ولی پاک از تعقیدات لفظی، احساسات دور از فهم و ترکیبات و محاورات پیچیده

می‌باشد. نظیر از استفاده واژه‌های ثقیل عربی گریز نموده و بیشتر جملات کوچک و

ساده نیز جمله‌های دل‌نشین را برای نثر خود استفاده نموده است که در دل تأثیری

ایجاد می‌کند.

در آخر باید گفت که فارسی در شبه قاره یک روش و روال خاصی را برای خود انتخاب نمود و ما هندیان سعی کرده‌ایم که رنگ هندی آن را محفوظ نگهداریم. ما هندیان همگی "بمن گفت" (اردو: مجھ سے کہا) را به فارسی "از من گفت" ترجمه می‌کنیم و نظیر هم همین را استفاده کرده است.^۱

"از شوخی تندخو گفتم". "شوخی از من گفت". "از شکر لبی گفتم". "از مهر جبینی گفتم".

منابع

۱. دیوان نظیر اکبرآبادی، انجمن ترقی اردو، دهلی، هند، ۱۹۴۲ م.
۲. روح نظیر (آگره اخبار) مخمور اکبرآبادی، برقی پریس، ۱۹۴۶ م.
۳. زندگانی بی نظیر، عبدالغفور شهباز، نولکشور، ۱۹۰۰ م.
۴. کلیات نظیر اکبرآبادی، مطبع رام کمار، نولکشور، بی تا.
۵. گلزار نظیر، هندوستانی اکیدمی، اله آباد، ۱۹۵۱ م.
۶. گلستان بی خزان معروف به «نعمه عنده لب»، سید قطب‌الدین باطن، نولکشور، ۱۲۹۱ هجری.
۷. نگار، ژانویه، ۱۹۴۰ م.

۱. انشای طرز تقریر، ص ۱۲.